۴۹. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۲/۰۱)

۴۹. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۲/۰۱) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - دوشنبه، ۰۱ اسفند ماه ۱۴۰۱ موضوع: بررسی روایات باب ۳ از ابواب احکام شهر رمضان: روایت حلبی

- پیش‌گفتار(چ‌کیده)
- بررسی سندی روایت هشام؛ احتمالات مطرح در احمد بن محمد
- روایات باب سوم؛ نفی معیار بودن عدد
- روایت اول: روایت حلبی
- سؤال از تکوین و جواب به خلاف تکوین
- امکان تفاسیر سه‌گانه آفاقی، انفسی و ربوبی برای هر آیه
- چرایی سؤال از اهلّه در روایت حلبی

پیش‌گفتار(چ‌کیده)

موضوع اصلی:
بررسی روایات باب ۳ از ابواب احکام شهر رمضان: روایت حلبی

موضوعات فرعی:
ادامه بررسی سندی روایت هشام بن سالم
چرایی سؤال از اهلّه در روایت حلبی
تعبیر «اهلة الشهور» و نفی روایات عدد
امکان تفاسیر سه‌گانه آفاقی، انفسی و ربوبی برای آیات

بررسی سندی روایت هشام؛ احتمالات مطرح در احمد بن محمد

در پایان مباحثه دیروز مطلبی را فرمودند؛ برای روایت هشام شواهدی را ذکر کردند.

> **وباسناده عن أبي غالب الزراري، عن أحمد بن محمد، عن عبد الله بن أحمد، عن محمد بن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال في يوم الشك: من صامه قضاه وإن كان كذلك، يعني من صامه أنه من شهر رمضان بغير رؤية قضاه، وإن كان يوما من شهر رمضان لان السنة جاءت في صيامه على أنه من شعبان، ومن خالفها كان عليه القضاء[1]**

«وباسناده عن أبي غالب الزراري، عن أحمد بن محمد»؛ شواهدی را ذکر کردند که مقصود از احمد بن محمد، احمد بن محمد رباح باشد که کتاب الصیام هم دارد. علی ای حال شواهدی را هم ذکر کرده بودند. من عرض کردم تلقی مشهور اصحاب در این کتبی که ونوشتهاند از احمد بن محمد، جناب برقی بوده است. لذا همه محکم گفتهاند صحیح است. حتی نقلی که از کتاب صوم حاج آقای زنجانی آورده بودند، آمده بود که ایشان میگویند «دیروز صحیحه گفتم»، از این معلوم میشود که همان تلقی اصحاب در ذهن شریف ایشان بوده که احمد بن محمد همان برقی است. فردایش فرموده بودند مسامحه شده بود. بلکه مقصود احمد بن محمد بن رباح است. همانی که آقا دیروز تقویت کردند. لذا فرمودند روایت هشام، موثقه است. فردایش تصحیح کردند.

یکی دیگر از آقایان هم مطلبی را فرمودند. روی حساب اینکه احمد بن محمد برقی باشد، بین ابوغالب زراری و برقی، قهرا فاصلهای میافتد. چون عرض کردم تولد او سالها بعد از وفات احمد بن محمد برقی بوده. بنابراین ذکر شد که مرحوم کلینی که استاد ابوغالب بودند با خالد واسطه شده است. من در مشیخه نگاه کردم، ابوغالب زراری در طریق شیخ به کلینی است. این بالدّقه با آن چه که ما بحث میکردیم دو تا میشود.

شاگرد: در طریق شیخ به کلینی، به خالد است.

استاد: بله، ولی این فرق میکند با اینکه ما درصدد بودیم؛ که شیخ رسما ًاز ابوغالب نقل کنند. نه اینکه از کلینی یا از احمد نقل کنند و ابوغالب در طریق آنها باشد. شما میگویید اینکه از ابوغالب نقل میکند طریقش کلینی و برقی میشود. درحالیکه این طریق متداول نیست. شیخ در آخر کار نکته خوبی میفرمایند. میفرمایند من که تهذیب را شروع کردم، مقصدم

این بود که کتاب جامعی باشد بین روایات همه مسلمین. سنی و شیعه. بعد که جلو رفتم دیدم خیلی مفصل می‌شود. لذا خواهی نخواهی این کتاب نیمه‌کاره می‌ماند. لذا گفتم پس این برای مجال دیگری باشد. فعلاً روایات اصحابنا را می‌آورم. لذا برگشتم و چون می‌خواستم استیعاب کنم، باب الزیادات را هم برای تهذیب آوردم. باب الزیادات در تهذیب مهم است. یعنی شما بابی را می‌گردید اما می‌بینید روایت در آن نیست، لذا می‌گویید چطور از تهذیب نقل کرده‌اند؟ مرحوم شیخ در دو جا می‌آورند. یکی باب الزیاداتی که بعداً اضافه کرده‌اند به مطالبی که به آن موضع خودش ملحق نشده. به این باب الزیادة می‌گویند. بعد اینها را توضیح می‌دهند. بعد فرمودند برای اینکه مختصر باشد، من اسم کتابی که از آن نقل کرده‌ام را اول می‌آورم. بعد مشیخه را می‌آورند. یعنی نسبت من به آن این است. بنابراین اگر ایشان می‌خواهند از برقی نقل کنند، می‌گویند البرقی. بعد شما به مشیخه می‌روید و می‌بینید طریق ایشان به برقی، ابوغالب از طریق کلینی از برقی است. لذا اگر بگویند ابوغالب زراری عن احمد بن محمد، خلاف متداول ایشان می‌شود. لذا مطلبی که شما فرمودید بالدّقه دو تا است.

اما اینکه مقصود احمد بن محمد باشد؛ همین اشکال به آن هم وارد می‌شود.

شاگرد: بحث ما این بود که ما علم به قصور سند داریم، حالا می‌خواهیم سقط آن را جبران کنیم.

استاد: من نگفتم که این اشکال مهمی است. من که اینها را عرض می‌کنم نکات طلبگی است و اینکه خلاف متداول است. و الا اگر ما بدانیم مقصود احمد بن محمد خالد است، و طریق زراری هم معلوم است، دیگر تمام است. ولی چون چند احتمال مطرح است، همین خلاف متداول بودن، یک جهت منفی برای این وجه است.

اما نسبت به ابن رباح که آقا فرمودند؛ من عرض کردم مقاله ایشان را ندیده بودم. آن وقتی که فرمودید بعداً دیدم. عرض کردم حاج آقای زنجانی هم همین را ترجیح می‌دهند. همین حرف آن جا هم می‌آید. یعنی باز خلاف متداول می‌شود. اگر احمد بن محمد رباح باشد؛ سه بردار هستند؛ علی بن محمد رباح، احمد و محمد؛ اگر مقصود، او باشد و کتاب داشته باشد –همانطوری که مرحوم شیخ در تهذیب می‌گویند «اما ما رواه ابن رباح فی کتاب الصیام»- باز ابتداءً ابوغالب را نمی‌گویند. یعنی چون کتاب در دست ایشان است، می‌گویند «روی ابن رباح»، بعد می‌گویند طریق من به کتاب ابن رباح، ابوغالب زراری است. نه اینکه بگویند «ابوغالب عن احمد بن محمد» و حال آنکه این احمد بن محمد بن رباح، خودش کتاب دارد و ایشان خودش گفته‌اند در ابتدای سند من ابتدا سراغ کسی می‌روم که کتاب برای او است. کتاب که برای ابوغالب نبوده. لذا اینجا خلاف متداول می‌شود.

> 6:59

اما این احتمال ابن رباح، شاهد خوبی در چند حدیث قبل دارد. همین بابی که مرحوم شیخ در کتاب الصیام اینها را مطرح فرمودند، شروع باب یک حدیث دارند که آن خیلی تقویت می‌کند که مقصود احمد بن محمد برقی نباشد. فعلاً نفی احتمال می‌کند که مقصود برقی باشد.

در اینجا مرحوم شیخ در «باب علامة أول شهر رمضان و آخره ودليل دخوله» توضیحاتی را می‌فرمایند و بعد از اینکه عدد را رد می‌کنند، می‌فرمایند:

> **فاما الاخبار في ذلك ففي اكثر من ان تحصى ، لكني اذكر منها قدر ما فيه كفاية ان شاء الله تعالى.**

> **(٤٢٩) ١ ـ فمنها ما رواه أبو غالب الزراري قال : اخبرنا أحمد بن محمد عن أحمد بن الحسن بن ابان عن عبد الله بن جبلة عن علا عن محمد بن مسلم عن احدهما ـ يعني ابا جعفر وابا عبد الله عليهماالسلام ـ قال : شهر رمضان يصيبه ما يصيب الشهور من النقصان فإذا صمت تسعة وعشرين يوما ثم تغيمت السماء فأتم العدة ثلاثين[2]**

این تعبیر «اخبرنا احمد بن محمد» بسیار دور می‌برد که مقصود او احمد بن محمد بن خالد برقی باشد. لذا اولین روایتی که در این باب شروع می‌کنند، تلقی اصحاب را در اینکه حتماً منظور احمد بن خالد برقی منظورشان است، تأیید نمی‌کند. چون ایشان نمی‌گوید «اخبرنا». ولو حتی اگر به کتاب برقی سند اجازه داشته باشد، نمی‌گوید «اخبرنا». البته احتمالش صفر نیست ولی کالنص است که در اینجا منظور از احمد، برقی نیست. «اخبرنا ابوغالب زراری». «ما رواه» را هم خود مرحوم شیخ از ابوغالب نقل نمی‌کنند، بلکه طریق دارند. استادشان شیخ مفید و دو-سه نفر طریقشان هستند.

شاگرد: دراین‌صورت باید چه تعبیری می‌کردند؟

استاد: باید بگوید «عن احمد بن محمد». اگر «عن» بود، خوب بود. یعنی می‌گفتیم به واسطه طریق خودش از برقی روایت می‌کند. اما می‌گوید ابوغالب گفته «اخبرنا احمد بن محمد»؛ وقتی به خودش نسبت بدهد، به صرف اجازه می‌شود؛ یعنی قبل از تولد ما اخبرنا به اجازه‌ای که من از او دارم. این احتمال صفر نیست. اما خلاف ظاهر کلمه «اخبرنا» است. یعنی «اخبرنا» را در اینجا بیاورد و بگوید «اخبرنا احمد بن محمد». مثل این است که بگوید اخبرنا الکلینی. این مانعی ندارد ولی در فضای تحدیث «اخبرنا» را به شیخ کلینی نسبت نمی‌دهیم، بلکه می‌گوییم «رواه»، یا «عنه»، یا «عن الکلینی». علی ای حال این به‌عنوان شاهدی است که تقویت می‌کند احمد بن محمد در این روایات، برقی نباشد.

دیروز احتمالی را خواندیم. فرمودند: چون احمد بن محمد از محمد بن غالب[3] روایت می‌کند و از محمد بن غالب هم کسی روایت نمی‌کند مگر ابن عقده؛ خب این روایتی که از احمد بن محمد از محمد بن غالب نقل می‌کند چند روایت بعد از همینی است که الآن خواندم. پس فعلاً این «ابوغالب عن احمد بن محمد اخبرنا»، ممکن است ابن عقده باشد و ممکن است ابن رباح باشد. اگر این حرف درست باشد که تنها ابن عقده از محمد بن غالب روایت کرده، با فاصله چند روایت شیخ می‌فرمایند: «ابوغالب زراری عن احمد بن محمد عن محمد بن غالب». اگر از بیرون ثابت شود که از محمد بن غالب تنها ابن عقده روایت کرده، در اینجا احمد بن محمد، ابن عقده می‌شود. دراین‌صورت ذهن سراغ این می‌رود که در «اخبرنا» هم که گفت ابن عقده باشد.

شاگرد: روایت ابوغالب زراری از ابن عقده، ظاهراً با واسطه بوده. نقل بدون واسطه که قطعی باشد، پیدا نکردم. در آن جایی که ابوغالب از احمد بن محمد نقل می‌کند، با واسطه نقل می‌کند.

> **12:30**

استاد: از نظر زمانی‌که خیلی سازگار است. یعنی ابوغالب زراری بالای چهل سالش بوده که ابن عقده وفات کرده. یعنی از نظر سنی، کاملا می‌تواند او را دیده باشد و از او نقل بکند. هیچ استبعادی در آن نیست. اما اینکه شما فرمودید که در هیچ کجا بلاواسطه از او نقل نکرده، باید بررسی کنیم.

فعلاً چیزهایی که من دیده‌ام را عرض می‌کنم. این یک سند است اما نکات طلبگی خیلی خوبی در بردارد. هر کدام از آن‌ها را پیگیری کنید، ان‌شاءالله خداوند در آن برکت قرار می‌دهد. می‌بینید یک پیچوی شما را بالا می‌برد. به برکتش نه به خودش؛ یک چیزی است که دیرک و لایوصف است. به یک فضای وسیعی از علمیت و اطلاع می‌برد.

شاگرد: اسم ابوغالب زراری چه بود؟

استاد: احمد بن محمد.

شاگرد: نمی‌توان گفت به این صورت بوده: ابوغالب احمد بن محمد؟ در مجالس مفید به این صورت آمده است.

استاد: مقصود شما کدام است؟

شاگرد: همین سندی که بحث بود.

استاد: «باسناده عن ابی غالب الزراری عن احمد بن محمد عن عبدالله بن احمد». این‌که اصلا نمی‌شود. او عبدالله ابن نهیک است که خیلی فاصله می‌شود.

علی ای حال اگر تنها او از محمد بن غالب روایت کرده، موی‌دی برای او می‌شود. اما مطلبی که در تهذیب هست و تقویت می‌کند که مقصود از احمد بن محمد ابن رباح باشد –بردار بزرگتر که همان ابوالحسن احمد است- این است که ایشان کتاب صیام داشته. مرحوم شیخ هم از او نقل می‌کنند و طریقی که ایشان نقل می‌کند از ابوغالب زراری است. این مطلب کمی نیست. اتفاقا در کتاب صیام ابوغالب و ابن رباح در تهذیب زیاد آمده است. در سراسر تهذیب از ابوغالب زراری و ابن رباح در مباحث دیگر مطرح نیست. این ذهن را تقویت می‌کند که برمی‌گردد به همین کتاب الصیام. چرا؟ چون در تهذیب تنها در باب صیام این مطلب مطرح است که «ابوغالب عن احمد بن محمد». خب او کتاب داشته و ابوغالب هم راوی آن بوده. تحدیث به آن صورت نبوده و الّا باید در جاهای دیگر غیر از کتاب الصیام هم بیاید. آن در دو جا آمده است؛ یکی بعد از محمد بن غالب که عرض کردم؛ « فاما ما رواه ابن رباح في كتاب الصيام[4]»، در دو صفحه بعد هم دارند: «و اما ما رواه ابن رباح». یعنی به جای این‌که بگویند «ابوغالب زراری»، طبق همان رسمی که عرض کردم می‌گویند «و اما ما رواه ابن رباح». یعنی چون خودش صاحب کتاب است، ابتدا به ساکن او را قرار می‌دهند. آن جا هم به همین صورت بود «اما ما رواه ابن رباح فی کتاب الصیام».

حال این مبعد این است که مقصود از احمد بن محمد، ابن رباح باشد؟ ای مقرب است؟ علی ای حال من به‌عنوان مقرب گفتم. ولی می‌توانند مبعد هم باشد! هذا ما عندی. این‌ها چیزهایی بود که از افاداتی که فرمودید در ذهنم بود. بقیه آن را هم پی بگیرید تا شواهد دیگری هم به دست بیاید. اگر هم الآن هست، بفرمایید. اگر چیزی دیدید که روشن کند این احمد بن محمد کدام یک از آن‌ها است، بفرمایید.

آقا فرمودند بالواسطه از ابن عقده نقل نکرده، اگر این سر برسد که تنها ابن عقده از محمد بن غالب روایت می‌کند، باید آن را مخدوش بکنند. در این‌جا بالواسطه از ابن غالب نقل می‌کند. در سائر موارد هم ابوغالب از ایشان نقل می‌کند.

شاگرد: در رساله ابوغالب به این صورت است: روی لی ابن المغیرة عن ابی محمد حسن بن حمزة عن ابی العباس احمد بن محمد بن سعید بن عقدة الکوفی. یعنی تا ابن عقده دو واسطه خورده است.

استاد: کما اینکه سندی هم که داشتیم خیلی واسطه خورده بود. بین ابن رباح تا راوای که میرسید چهار یا پنج تا راوی بود. گوی سند از طبقاتی بیرون میرود و حلقوی میشود. یعنی معاصرین با چند واسطه از هم روایت کنند. روایتی که برای تأیید گذاشته بودید این حالت را داشت. یعنی از نظر طبقات دو نفر کافی بود اما چهار نفر شده بودند. چهار نفر روایت کرده بودند. و حال اینکه از نظر طبقه دو تا کافی است. یکی یا حتی دو تا. درحالیکه روایتی که گذاشته بودند چهار نفر بودند و سند طولانی شده بود. آن را هم باید ببینیم که حالت منفی پیدا میکند یا باید آن را توجیه کنیم.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ ص۱۷

[2] تهذیب الاحکام ج۴ ص۱۵۵

[3] و عنه عن أحمد بن محمد عن محمد بن أبي غالب...

[4] تهذيب الأحكام ج ۴ص۱۶۷

روایات باب سوم؛ نفی معیار بودن عدد

قرار بود روایات باب سوم را بخوانیم؛

> **باب ان علامة شهر رمضان وغيره رؤية الهلال، فلا يجب الصوم الا للرؤية أو مضي ثلاثين، ولا يجوز الافطار في آخره الا للرؤية أو مضي ثلاثين وانه يجب العمل في ذلك باليقين دون الظن**

«یجب العمل بالیقین»؛ تعبیرات را ببینید، فتوای ایشان است. عنوانین باب، فتوای ایشان است. بعد می‌گویند «علامة شهر رمضان»؛ نمی‌گویند رؤیت جزء دخول شهر رمضان است.

روایت اول: روایت حلبی

سند روایت اول که هیچ مشکلی ندارد و محل اتفاق است که صحیح است.

> **محمد بن يعقوب، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، وعن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد جميعا، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنه سئل عن الأهلة فقال: هي أهلة الشهور، فإذا رأيت الهلال فصم، وإذا رأيته فأفطر. وروا المفيد في (المقنعة) عن حماد بن عثمان مثله.**

«محمد بن يعقوب، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، وعن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد جميعا»؛ این جمیعا یعنی ابراهیم بن هاشم و برقی؛ به این دو میخورد. **«جميعا عن ابن أبي عمير»؛** از ابن ابی عمیر دو راوی است. **«عن حماد بن عثمان، عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام».**

«قال: إنه سئل عن الأهلة»؛ از امام علیه‌السلام از اهله سؤال کردم. **«فقال: هي أهلة الشهور، فإذا رأيت الهلال فصم، وإذا رأيته فأفطر. وروا المفيد في (المقنعة) عن حماد بن عثمان مثله».** این مضمون نقل‌های متعدد دارد. حتی یک جای دیگر کنار حلبی، سه نفر دیگر هم جمیعا روایت کرده‌اند.

چیزی که در این حدیث مهم است، این است که چرا این سؤال را میکردند؟ یکی در آیه شریفه داریم «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ[1]»، یکی هم در این روایت است. سؤال از چه چیزی بود؟ یعنی چه «سئل علیه‌السلام عن الاهلة»؟ از ذات چیزی که سؤال نمیکنند. اگر میگویید از زید سؤال کرد، یعنی از حال و احوال او. از نسب او، او علم او. از ذات او که سؤال نمیکنند. از اهله سؤال میکنند. سائل همیشه یک مقصودی دارد که از اهله سؤال میکند. در آیه شریفه مقصود چه بوده؟ هر چه در آیه مقصود بوده، در این روایت بعد از اینکه آیه جا گرفته بود، مقصود سائل چه بوده؟ این سؤال را در قرن دوم میپرسد. بعد از اینکه یک عمر آیه شریفه را خوانده بوده، چرا دوباره از اهله سؤال میپرسد؟ در آیه شریفه قبلاً فی الجمله صحبت شده است. هر چه از زوایای بحث صحبت شود، بهتر است. آن چه که درباره آیه شریفه در روایات آمده به این صورت است: مثلاً یکی یهودی نزد انصاری آمد و گفت این هلالها چیست؟ امشب باریک است، فردا ضخیمتر میشود، بعد تربیع میشود و بعد بدر میشود. «عن الاهل» یعنی اهله شهر واحد. در یک ماه ما هلالها داریم. مثل خورشید که هر روز در میآید، یک کره گرد روشن باشد، خب وقتی ماه را میبینیم یک بار نصفه است، یک بار بدر است و ... . آمد محضر حضرت و انصاری سؤال کرد و آیه نازل شد. پس روایتی که در «یسالونک عن الاهلة»، داریم یعنی اهله شهر واحد. در یک ماه، اهله داریم. بدر و تربیع اول و ثانی و ... .

> 23:07

خب این یک معنا است. این معنا با این روایت جور نیست. همچنین سائر روایات. در روایات اهل البیت علیهم‌السلام همانطور که در المیزان هست، ایشان می‌گویند خلاف ظاهر است. اگر هلال‌های یک ماه سؤال بپرسد، باید بگوید «یسالونک عن اله‌لال» یا «یسالونک عن القمر». نه اینکه بگوید «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ»، این خلاف ظاهر است که اگر از باب تغلیب هم باشد به بدر هلال بگوییم. یکی از اهله چیست؟ بدر است. درحالی‌که بدر هلال نیست. فوقش هلال تا شب ششم و هفتم باشد. خیلی‌ها گفته‌اند که شب سوم و چهارم دیگر هلال نیست. لذا خیلی دور است که « يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ» یعنی بدر و تربیع و .... لذا همین را می‌گوییم که از باب تغلیب مایبتدأ به است. نمی‌خواهم بگویم که صفر است. یعنی درست است که بدر افضل از هلال است، اگر هم به افضلیت بود باید می‌گفت «یسالونک عن البدور». بدور را بر هلال غلبه بدهند. چرا گفتند «عن الاهلة»؟خب این مشکلی ندارد. اینجا افضلیت به‌خاطر ما یبتدأ به است. چون اول ماه با هلال شروع می‌شود، بدر هم تابع هلال است. بعد می‌گویید «عن الاهلة». همه این‌ها توجیهاتی است که این وجه سر برسد.

از چیزهایی که عجیب به نظر می‌رسد، فرمایش مرحوم طبرسی است. ایشان اول، آیه را با اهله شهر واحد شروع می‌کنند و توضیح می‌دهند، بعد فرمودند آیه دلالت بر نفی روایات عدد دارد. زیرا اهله شهور، نفی روایات عدد می‌کند. نه اهله شهر واحد. ولی ایشان هر دو را در یک عبارت جمع کرده‌اند.

شاگرد: می‌توان تأیید این بحث باشد که می‌گفتیم ذو افراد است ای حالات ماه است. این روایت می‌تواند مؤید ذو افراد باشد.

استاد: بله، می‌تواند مؤید ذو افراد باشد، بوجه. چرا؟ همان جا عرض کردم اگر بگویند «یسالونک عن الاناسی» و بعد بگویند مقصود از اناسی در اینجا زید و عمرو و بکر نیستند، مقصود این است که طفلی چنین است، بعد در قنداق است، بعد راه می‌افتد و بعد جوان می‌شود. اناسی یعنی انسان‌ها. خب لازمه‌اش، این است که افراد هستند؟ یعنی وقتی ما گفتیم اهله یعنی حالات یک شهر واحد برای قمر، جمع بودنش می‌تواند از باب افراد باشد و می‌تواند جمع باشد از باب احوال. منافاتی ندارد که بگوییم چون جمع است، مؤید این است که خلاصه تعددش ملاحظه شده است. تعدد احوال است ای افراد.

---

[1] البقره۱۸۹

سؤال از تکوین و جواب به خلاف تکوین

شاگرد: چطور خلاف ظاهر شد؟ مثلاً می‌بینم هلال امشب با فردا و پس فردا تفاوت دارد. کل ماه را در نظر نگرفته‌ام، پنج-شش روز به آسمان نگاه می‌کنم و این سؤال در ذهنم ایجاد می‌شود.

استاد: مؤید فرمایش شما تفاوت حرکت اولی با حرکت ثانیه است که در هیئت بحث می‌کنند. حرکت اولی واضح‌ترین حرکتی است که هر کسی چند لحظه به آسمان نگاه کند آن را می‌بیند. لذا گفته‌اند حرکت اولی. یعنی اول حرکة تظهر للبصر. شما می‌بینید خورشید اینجا است و دو ساعت دیگر می‌بینید به اینجا آمده است. به این حرکت اولی می‌گویند. یعنی آدم سریع می‌بیند. این مؤید فرمایش شما است. یعنی ما دوازده ماه صبر کنیم و بگوییم شهور! نه، همین امروز می‌بینیم هلال باریک بود و فردا شب هم می‌بینیم باریک است. لذا می‌پرسیم که چه شد این این قدر باریک است؟ این موید فرمایش شما است؛ یعنی اهلهای که اظهر است برای اذهان نوع مردم در زمان کوتاه همین اهله ماه واقعی است. فقط باید به این سؤال پاسخ بدهید که در جواب آمده «قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ و الحج»؛ امروز و فردا میقات می‌شود؟! لذا از جواب کشف می‌کنیم که آن نبوده است. ولو مفسرین همین را هم جواب داده‌اند و گفته‌اند مانعی ندارد که خدای متعال می‌خواهد بگوید به اینها چه کار دارید، بهدنبال مطلب بهتری بروید. کل اهله را ببینید. علی ای حال اینها استظهاراتی است که تا آن جایی که من میدانم به صفر قطعی نمی‌رسد. قابل بیان و توجیه است. مفسرین هم گفته‌اند. نگاه کنید.

این برای آیه شریفه است که اول روایتش این بود؛ اهلهای که به چشم می‌آید؛ یعنی اهلة شهر واحد. اما در روایات و واضح نزد شیعه و در روایات اهل البیت هم واضح بوده که مقصود از «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ»، اهلة الشهور بوده. نه اهلة شهر واحد. اهلة الشهور؛ محرم، صفر، رجب، شعبان. به این صورت بوده. پس هر کدام از این اهله هلال می‌شود. هر هلالی؛ هلال شهر واحد؛ هلال شعبان، هلال رمضان، هلال محرم. نه اینکه در ماه محرم هلال شب اول و هلال شب دوم مراد باشد. این از نظر روایات صاف است که از ائمه سؤال کردند و جواب دادند. یکی از آنها همین روایت ما است.

ولی علی ای حال این هست که از چه چیزی سؤال می‌کردند که آیه به این صورت جواب داده است. یعنی برای آنها چه چیزی مشکل بوده؟ چه وجهی را در نظر داشتند؟ همینی که شما فرمودید؛ جمعی را قرار بدهیم تا به آسمان نگاه کنند. این هلالها به این صورت می‌شود: اول شب اول است و بعد ضخیم‌تر می‌شود و بعد تربیع می‌شود و بعد بدر می‌شود. خب سؤال می‌کنیم که چرا به این صورت می‌شود؟ از این سؤال می‌کنند که چرا اینطور می‌شود و چرا با خورشید تفاوت دارد؟ خب این سؤالی از تکوین است. منافاتی هم ندارد که جواب آن را به خلاف تکوین می‌دهند. به چند وجه جواب می‌دهند که مفسرین هم فرموده‌اند.

اما آیا سؤال آنها از این بود؟ خب حالا اگر به وجه دوم بیاییم، سؤال آنها از اهله یعنی ماه شعبان، رمضان. از این ماهها سؤال می‌کند. یعنی چه؟ خب چرا از این ماهها سؤال می‌کنند؟ خب ماهها بود. الآن چه کسی است که از شما در مورد ماه فروردین و اردیبهشت سؤال کند؟ بله، می‌خواهد بگوید که اصلش

چه بوه، منشأش کجا بوده. اینها درست است. «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ»؛ یعنی از چه روزی این صورت گرفته است. اگر یادتان باشد قبلاً گفتم که این آیه شریفه می‌تواند به همین مربوط باشد: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً في كِتابِ اللَّهِ»؛ یعنی این روز اول و انضباط عالم براساس این دوازده ماه را بیان می‌کند. اینجا هم از آن برای میقاتیت استفاده می‌کند؛«قل هی مواقیت للناس و الحج».

علی ای حال این سؤالی است که اگر روی وجه آن فکر کنید چه بسا وجه خیلی لطیفی به ذهنتان بیاید که اگر به هر کسی بگویید آن را تأیید می‌کنند که‌محط نظر آنها از سؤال چه چیزی بوده؟ و از چه چیزی سؤال می‌کردند؟

شاگرد: شاید سؤال از این بوده که چرا بین ماهها تفاوت است؛ این ماه محرم است، ماه دیگر شوال است. یعنی چرا این ماهها را اسم‌گذاری می‌کنیم؟ شاید به این دلیل بوده که یک ماه خاصیت ماه رمضان را دارد. یک ماه برای حج است.

استاد: بله، احتمال خوبی است. «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ»؛ مقصود از اهله روی این مبنا هلال یک ماه نیست. هلال دوازده ماه است. یعنی «یسالونک عن اختلاف تسمیة الشهور». چرا هلالها فرق دارند؟ این مسمیها از کجا آمده است؟ بحث به این صورت است. جواب می‌دهند که برای مواقیت است. مثل «وَ جَعَلْنا كُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا[1]»، خداوند متعال این تسمیه‌ها را دوازده ماه قرار داده، برای میقات و امثال آن. این احتمال هست.

البته مطلب دیگری هم داریم. این است که از پیامبر خدا خیلی سؤال می‌کردند. اما اینکه کدام سؤال به ردیف پاسخهای وحی قرآنی بیاید، برای خودش حکمی دارد. و الاّ می‌شود بگویند از ماه است و جوابی بدهند. اینکه در وحی بیاید و وحی نازل شود که «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَواقِيتُ لِلنّاسِ»، آدم به ذهنش شبیه همان آیه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً في كِتابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمواتِ وَ الْأَرْضَ» می‌آید. صرف تسمیه که این تاکیدها را نمی‌خواهد. «مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ». بعد که روایتش را می‌بینید، می‌بینید این دوازده ماه که ظاهر آیه است. مقصود از این دوازده ماه، ائمه معصومین علیهم‌السلام هستند. آدم می‌بیند وقتی این دوازده تا بیاید و این تاکیدها شود، به این خاطر است. «ذلک الدین القیم»، اینکه در کل سال دوازده ماه داریم، دین قیم است؟! لذا با تناسب حکم و موضوع آدم می‌بیند که خدای متعال می‌خواهد یک چیز دیگری هم بگوید. آنهایی که در تناسب حکم و موضوع تلطیف ذهن کنند و قرآن را به‌عنوان کلام الهی که بطون دارد، ببینند، ذهنشان سریع به این سمت می‌رود که در اینجا آیه می‌خواهد مطلب دیگری را هم بگوید. یکی از آنها هم شاید همین آیه باشد. در تفسیر نگاه کنید. دنبال آیه می‌فرماید: «وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقى وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها[2]»، حضرت فرمودند «الابواب الاوصیای علیهم السلام».

> 34:16

خب اگر در اینجا ابواب، اوصیا شد و آیه شریفه در آن فضا رفت، یعنی آکسیوم ابتدائیاش تغییر کرده. فضای استظهار دیگری برای معنای دیگری پیدا کرد. آن وقت می‌فهمیم که چرا این سؤال در ردیف سؤال و جوابهای وحی قرآن آمده است. یعنی طوری شده که برای این سؤال حساب باز شده که از ناحیه قرآن کریم برای آن جواب بیاید.

شاگرد: یعنی از تعداد ائمه سؤال پرسیده شده؟

استاد: نه، منظورم این نبود. سؤال از اهله بوده. می‌توانستند جواب بدهند و تمام شود. مانند خیلی از سؤالاتی که جواب داده‌اند. چرا باید وحی نازل شود؟ و حال اینکه جواب این سؤال خیلی مشکل نبود. پیامبر خدا که عقل کل بودند و می‌توانستند به همه اینها سریع جواب بدهند. حتی کسانی ساده‌تر می‌توانند جواب بدهند. این چیزی نبود که بگویی‌م خیلی سؤال سنگینی است که در جواب آن می‌مانند. مثلاً چرا اشکال آن تغییر می‌کند؟ چون نورش از خودش نیست. شما در منطق خواندید؛ یکی از واضح‌ترین مثال‌های حدس همین بود. منطقیین می‌گفتند که حدس جزء بدیهیات است. یکی از حدس‌هایی که جزء بدیهیات بود را به همین مثال می‌زدند. یعنی شما از تشکل قمر حدس می‌زنید که نور برای خودش نیست. اگر برای خودش بود که مثل خورشید همیشه گرد بود. پس معلوم می‌شود که نور برای خودش نیست. به اینها حدس‌هایی می‌گفتیم که داخل در بدیهیات می‌کردند. اگر سؤال از این بود که حضرت جواب می‌دادند. حضرت که به غامض‌ترین علوم جواب می‌دهند نمی‌توانستند به بدیهی جواب بدهند؟!

مقصود من این است که سؤال آنها از آن بود. اما چرا به ریخت سؤال و جوابی آمد که در قرآن داخل شود؟ چون خدای متعال می‌بیند که این هلال، این میقات و این ابواب، شأنیت دارد که برای تدوین تکوین، دهها اراده از آن در بطون قرآن شود.

شاگرد: اگر این قدر واضح بود، خود سؤال هم لغو می‌شود.

استاد: بله، این همان چیزی است که الآن گفتم و آن آقا ادامه دادند. چون آیه نگفته سؤال از چه چیزی است، فعلاً ما در ابهام هستیم. «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ»، از چه چیزی آن؟ آیه نفرموده است. اتفاقا این از ظرافت‌کاری‌های آیه است. و الاّ می‌گفت «عن تشکلات الاهلة». اینکه کاری نداشت. یعنی خدای متعال سؤال را طوری گذاشته که ما نمی‌دانیم وجه آن سائل چه چیزی بوده. لذا است که او در ذهنش یک چیزی بود که سؤال را از آن نحو در می‌آورد. خدای متعال به آن حیثی که مد نظر او بود کاری نداشت. آن را ذکر نکرده. چرا؟ چون بتواند آیه کتاب او آیه‌ای باشد که بتواند صدها محمل داشته باشد.

شاگرد: منظور خود سؤال‌کننده این ماه نبوده، بلکه مطلبی بوده که می‌خواسته از آن سؤال کند.

استاد: بله، سوالش هم طوری بوده که می‌توانسته با این ریخت قرآنی در مسیر آیات قرآن که با آن تحدی می‌شود قرار بگیرد. قبلاً هم عرض کردم، اساس تحدی قرآن به بلاغت نیست. اساس تحدی قرآن به تدوین تکوین است. اگر از این غض نظر بکنیم... . اگر این جور باشد، دراین‌صورت میقات هم جور دیگری می‌شود. «قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ و الحج»، حج داریم، اناس داریم و مواقیتی داریم که اینها هر کدام برای خودشان دستگاهی دارند. مثلاً بشارت و وعده قطعی‌های که خدای متعال به ظهور حضرت بقیة الله داده، «من المواقیت» می‌شود. اهلة مواقیت للناس است. اجلی المواقیت، وعده‌ای است که خدای متعال به ظهور امر حضرت داده‌اند. فضای دیگری می‌شود با معنای دیگری. فتح باب‌ش هم از روایت بود. حضرت فرمودند «الابواب هم الاوصیاء». وقتی ذهن شما به سمت «ابوابان» رفت، کل آیه را برمی‌گردید و با نظم و اشاره‌ای که حضرت فرمودند یک معنای اصل موضوعی جدید در یک نظام معرفتی و با مؤلفه‌های خاص خودش شکل می‌گیرد که قرآن کریم، کارش این است.

---

[1] الحجرات ۱۳

[2] البقره ۱۸۹

امکان تفاسیر سه‌گانه آفاقی، انفسی و ربوبی برای هر آیه

شاگرد: در فرمایش شما این هست که در «یسئلونک» باید نکته خیلی مهمی باشد. درحالی‌که در جاهای مختلف قرآن هم «یسئلونک» هست. «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ[1]».

استاد: شاید ده سال پیش در مباحثه تفسیر بود. من عرض کردم کلاً هر آیه‌ای می‌تواند سه وجه داشته باشد. تفسیر آفاقی، تفسیر انفسی، تفسیر ربوبی. این هم که شما می‌فرمایید بسیاری از «یسئلونک»هایی که آیه جواب می‌دهد، با نگاه تفسیر آفاقی سر می‌رسد و تمام. مثل «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ[2]». حیض چیست؟ علمی بیرون است که افرادی خلق شدند. طائفه‌ای از آن‌ها نسوان هستند. نسوان هم حالاتی دارند که در هر ماه حیض می‌بینند. سؤالی روشن و جوابش هم می‌آید. کما این‌که «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ» به این صورت است. تفسیر آفاقی آن همین است. شما بیرون می‌روید و هلالی هست، سؤالی می‌کنند و جواب هم می‌گیرند که «مواقیت للناس و الحج». اما اگر پذیرفتیم وقتی هر آیه، جزء قرآن قرار می‌گیرد همین الآن دو-سه نقش تفسیری دیگری را هم القاء می‌کند. تفسیر انفسی. یعنی غیر از این‌که در آفاق معنا داشت، اگر آن را در عالم صغیر پیاده کنید برای آن مصداقی پیدا می‌کنید. ولی مناسب با خودش؛ یعنی نباید مخلوط کنید.

ای تفسیر ربوبی؛یعنی وقتی در اسماء و صفات الهی بروید و دستگاهی که ورای عالم ممکنات خَلقی است، باز می‌بینید برای هر کدام از این آیات شریفه معنایی هست. خب تا علم ما از معصومین اخذ نشود و سنخ علم آن‌ها نشود، دیگر سر در نمی‌آوریم. فقط کلی تعبدی می‌بینیم. می‌گوییم «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ» می‌تواند یک وجه انفسی داشته باشد. تمام شد. حالا به چه صورت است؟ ما نمی‌دانیم. واقعش هم نمی‌دانیم که چطور معنا کنیم.

الآن که خدمت شما هستم، یادم آمد. آقا سیدی بود که به درس حاج آقا می‌آمد. می‌گفت حیض الرجال هم داریم. خب این چیست؟

شاگرد: ان الهوی حیض الرجال.

استاد: ایشان این را نگفت. ایشان به‌صورت دیگری گفت. البته در مطالب خودش حالاتی داشت. حتی خود ایشان می‌گفت زن شخصی رفتیم که تا نگاه به‌صورت افراد بکند حال آن‌ها را می‌گوید. می‌گفت من نشستم و همین که به من نگاه کرد گفت ظهور چه زمانی است؟! یعنی سر و پا حالش به این صورت بود. اصلاً در انتظار بود. اندک کلمه ایشان در آن فضاها بود. ایشان وقتی این را

معنا کردند، فرمودند اول لحظه‌ای که انسان به جایی می‌رسد که یک دفعه پرده از جلوی چشمش کنار می‌رود؛ تا الآن همه را به‌صورت انسان می‌دید، حالا دیگر چیزهای دیگری می‌بیند. ایشان تعبیری می‌کردند که این شخص بالغ شده است. اینکه گفتم بگویم یا نگویم، به این خاطر بود که نمی‌دانم ایشان چه گفت. همین اندازه می‌دانم. الآن که می‌گفتم، یک دفعه یادم آمد.

> 43:03

اگر شما به این صورت معنا کنید که یک شخص در حال خودش ولو مرد باشد، به یک حالات روحانی می‌رسد که گویا وارد عالم دیگری می‌شود، مثل بچه‌ای که متولد می‌شود، در عالمی می‌رود که وقتی در شکم مادر بود آن را نمی‌دید. اگر اینطور معنا کنیم بعداً ما چه می‌دانیم «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ»، به چه معنا است. در اینجا ماندهایم. مگر کسانی که اینها را سرشان می‌شود قدم به قدم به ما توضیح بدهند. «قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ»، همه اینها معانی پیدا می‌کند که به‌هیچ‌وجه مأنوس ذهن ما نیست. یک معنای دیگری می‌شود که مناسب آن فضا است که ما خبر نداریم. اگر کل را بپذیریم متعبد به این هستیم که هر آیه‌ای که ظاهرش آفاقی است و ما درکش می‌کنیم، یک باطنی دارد؛ انفسی، ربوی و چه بسا ولایی. ولایی را می‌توانیم جزء ربوبی قرار بدهیم. یعنی چیزهایی که مربوط به اولیاء خدا می‌شود در محدوده اسماء و صفات الهی است.

شاگرد: در تاج العروس در مورد حیض الرجال می‌گوید: من المجاز العزل حیض الرجال.

شاگرد۲: مجاز خوبی نیست!

استاد: اول که شما گفتید عزل منصب قاضی به ذهنم آمد! البته نه مثل عزل مغیره. بعد از اینکه قضیه معروف مغیره در بصره صورت گرفت و او را در مدینه خواست و چهار شاهد هم آمدند، سه نفر شهادت دادند، خلیفه دوم دید تمام است! الآن عبید الله بن زیاد ملعون؛ ابنزیاد هم می‌آید و اگر چهارمی هم بیاید باید مغیره را رجم کند. او هم منصوب خلیفه در بصره بود. خیلی حرف بود! شوخی نیست! وقتی چهارمی وارد شد-اینها را اهلسنت آورده‌اند- می‌گویند خلیفه نگاه کرد و گفت صورتی می‌بینم که حاضر نیست یک صحابی پیامبر رجم شود. خب او هم آمد و شهادت داد. اما طوری که باید شهادت شرعی باشد، شهادت ندارد. قیدی که باید بزند و بگوید من به این صورت دیدم را نزد. خلیفه هم تکبیری گفت و گفت ثابت نشد. به آن سه نفر هم حد قذف زد. مغیرة بن شعبه هم نجات پیدا کرد. فقط نمی‌شد که در بصره باقی بماند. از بصره او را عزل کرد و به کوفه فرستاد. گفت فعلاً والی کوفه باش. اهلسنت می‌گویند وقتی متلکگویی بکنند می‌گفتند «غضب الله علیک»؛ نفرین بود. اما چه نفرینی؟ همانطوری که خلیفه بر مغیره غضب کرد! عزله عن البصره و فوالاه الکوفه!

آن چیزی که آن آقا گفت را بعدش هم نشنیده‌ام. ولی خب خود ایشان عرض کرده خندید و شوخی کرد. شاید هم در کتابفروشی بود. درس هم می‌آمد. علی ای حال ایشان اینطور گفت.

شاگرد: می‌گویند کرامات، حیض العرفاء است.

استاد: این هم یکی می‌دیگر برای حرف آن آقا است. نشنیده بودم.

شاگرد: در بحر المعارف هست.

استاد: ببینید این دو پهلو است. قشنگ است. خانمی که حائض می‌شود حیض برای او یک نحو بلوغ است. اما درعین‌حال محرومیت‌ها هم دارد. اینطور نیست که این حال برای او کامل باشد. بلوغ به آن تحیض برای او کامل است. اما خود حال حیض کامل نیست. چیزهای خوبی گفته‌اند. من

نشنیده بودم. جزاکم الله خیرا.

---

[1] البقره۲۱۹

[2] همان ۲۲۲

چرایی سؤال از اهلّه در روایت حلبی

پس سؤال دوم ما در روایت اول این است: «إنه سئل عن الأهلة»؛ وجه سؤال در اینجا چه بود؟ آیه که بود. همه هم شنیده بودند. الآن چرا دوباره از امام علیه‌السلام سؤال می‌کنند؟

شاگرد: به‌خاطر روایات عدد.

استاد: بله، این یک محمل خوبی است. یعنی روایات عدد، ذهن او را مشغول کرده بود، و لذا سؤال کرد. اگر این باشد بعدش سؤالی پیش می‌آید. «فقال: هي أهلة الشهور، فإذا رأيت الهلال فصم، وإذا رأيته فأفطر»؛ اگر امام علیه‌السلام اینگونه می‌فرمایند و مقصود او همه روایات عدد است، سائل از اهله، هلالی می‌فهمید که شامل عدد هم بشود؟

شاگرد: روایات عدد را شنیده بود و از طرف دیگر هم شنیده بود که با رؤیت هلال روزه بگیرید، امام علیه‌السلام هم می‌فرمایند هلال علامت اول ماه است. در ذهنش آن روایت جا گرفته بود و وقتی این را شنید دچار شبهه شد. امام علیه‌السلام می‌فرمایند ما باید ماه را روزه بگیریم که این هم هلال ماه است.

استاد: اینکه نفی عدد است.

شاگرد: ببینید روایات عدد در ذهن او جا گرفته بود. از این طرف هم به گوش او رؤیت هلال می‌خورد. می‌گوید با توجه به روایات عدد، دیگر هلال چیست؟ امام می‌فرمایند هلال علامت شهر است.

استاد: آیه قرآن که به‌گوش‌خوردنی نیست.

شاگرد: آیه قرآن نه. روایات عدد در ذهن او جا گرفته بود. از آن طرف هم به گوشش خورده بود که با دیدن هلال روزه بگیر. سؤال می‌کند با وجود روایات عدد، این دیگر چیست؟ امام می‌فرمایند مالک، ماه است. این هلال هم هلال اول ماه است.

استاد: بله، احتمال دیگری که برای شنبه باشد، این است که او که از «اهله» سؤال کرد، به نحوی سؤال کرد که می‌توانند جامعیت داشته باشد که حتی قول عدد را هم بگیرد. «عن الاهلة» یعنی هلال را چطور معنا کنیم؟ اهله را طوری معنا کنیم که با روایت عدد بسازد ای ... . لذا حضرت فرمودند «اهلة الشهور» به‌معنای هلال‌های خارجی است. نه هلال‌های به‌معنای نفس شهور؛ محرم و شعبان و ... . این هم یک محملی است که انشاءالله اگر زنده بودیم بیشتر توضیح می‌دهیم.

شاگرد: اگر روایات عدد پررنگ بود اصلاً ًیوم الشک متصور نیست.

استاد: بله، شاید نکته‌اش این است که وقتی روایات عدد بود، خود اهل البیت می‌دانستند به‌صورت همزمان همه شئونات عدد و مخالف عدد را به بدنه تزریق می‌کردند. لذا این جور نبود که

فقط عدد بود و پس چه کار داشتند؟! خود سوم الشک، سفارش به آن و... از ناحیه خودشان بوده است. اصلاً حکمت روایات عدد خیلی مهم بوده. حکمت اینکه این کار را کردهاند خودشان میدانند. بعضی از آنها هم ممکن است به دست بیاید. منظور اینکه این فرمایش شما نیست. چون شما تنها میگویید که آنها پررنگ است. و حال آنکه شارع با آن کارهایی که کرده، مقصودش این بوده که هر دو در میدان باشند. هر دو در میدان باشند، نه اینکه یکی بیاید و متشرعه از آن غافل باشند.

> 53:43

شاگرد۲: روایات عدد از عامه نبوده؟

استاد: آنها ظاهراً ندارند. تا جایی که من مراجعه کردن ندیدم.

شاگرد: احتمال تقیه در آنها نیست؟

استاد: احتمال تقیه در آنها بعید است. صاحب حدائق هم که احتمال تقیه دادهاند، بعد میگویند اگر بگویید عامه اینها را نمیگویند، میگوییم که تقیه بر انواعی است. یکی از آنها این است که «انا أُلقیت الخلاف...». منظور اینکه صاحب حدائق هم نفرمودند من میگویم. فرمودند «انا القی الخلاف».

شاگرد: وظیفه عملیه در عدد چیست؟

استاد: آنکه وجه خوبی است. اینکه هر کجا ما دستمان از رؤیت کوتاه شود، این یک بدلی برای آن است. یعنی سراغ جانشینی آن میرویم. احتمال دیگری هم هست که در تطبیقات عرض میکنم.

شاگرد: هنوز بحث دارد؟

استاد: مقدمات آن را پارسال عرض کردم. انشاءالله به آن میرسیم.

شاگرد۲: هلال شهر واحد هم میتواند نافی عدد باشد. به این معنا که حضرت توجه را روی همان هلال آورده است. یعنی در همان ماه واحد هم نبرده که بگوید نگاه کن ناقص است، یا تمام است یا ... . یعنی همین که این نکته طرح نشده و روی هلال رفته، ولو هلال شهر واحد، شاید بتوان گفت که کلامشان تناقض نباشد.

استاد: سائل اینچنین کاری کرده. اما جواب چطور؟ جواب میآید که «قل هی مواقیت للناس». مواقیت للناس را میتوانیم در ماه هم بیاوریم. بعد ایشان میفرمایند نفی روایت عدد میکند.

والحمد لله رب العالمین